

فلسفه نیاز به تمدن الهی

استاد طاهر زاده

اشاره

با توجه به زوایای متنوع و ناکاویده مقوله تمدن از یک سو و تنوع دیدگاه‌ها و نظرگاه‌ها پیرامون آن از سوی دیگر، رصد دیدگاه‌های مختلف پیرامون این مهم برای وصول به کنه و حقیقت آن را ضروری می‌نماید. بر این اساس در شماره‌های مختلف مجله اندیشه تمدنی اسلام به انعکاس دیدگاه‌های مختلف اندیشمندان اسلامی در این زمینه پرداخته خواهد شد. در این شماره به بخشی از دیدگاه‌های استاد طاهرزاده درباره چیستی تمدن و علت نیاز بشر بدان و نیز ضرورت قدسی و الهی بودن آن، از زبان خود ایشان در قالب چند پرسش و پاسخ اشاراتی خواهد شد.

چیستی تمدن و علت نیاز بشر به آن

سؤال: تمدن چیست و چرا بشر به آن نیاز دارد؟

جواب: علت نیاز بشر به تمدن در طبع خود بشر نهفته است، و چون بشر مدنی‌الطبع است، حتماً نیازمند حیات اجتماعی است و این حیات اجتماعی را تمدن یا Civilization می‌گویند.^۱ در اثبات نیاز بشر به اجتماع و تمدن فیلسوفان شواهد و دلایل خوبی آورده‌اند؛ مثلاً «فارابی» می‌گوید: این‌که بشر قدرت گفتگو کردن دارد نشان می‌دهد که ما نیاز به ارتباط با غیر خود داریم، اصل این بحث هم از

۱. واژه‌ی تمدن یا Civilization و واژه فرهنگ یا Cultur از واژه‌هایی هستند که عملاً به همدیگر پیچیده‌اند. به گفته‌ی فردریک م. بارنارد: «در مواردی تکامل روحی یا معنوی انسان را با فرهنگ یکی دانسته‌اند، و در مواردی با تمدن. گاهی از فرهنگ به عنوان جزء خاصی از تمدن بحث می‌شود... و گاهی نیز فرهنگ را لفظی کلی‌تر محسوب کرده‌اند و حال آن‌که تمدن به فرهنگ شهرها محدود شده» (فردریک م. بارنارد، مجله فرهنگ شماره ۱۴ و ۱۵ ص ۷۵) همچنان‌که مستحضرید نمی‌توان تعریف مشخصی برای تمدن یا فرهنگ در متون علمی پیدا کرد، زیرا هر مکتبی بر مبنای خود تعریفی از آن دو واژه دارد. ما در صحبت‌های خود سعی کرده‌ایم با مثال‌هایی که می‌زنیم معنی فرهنگ و تمدن را از نظر خود روشن کنیم و شاید بتوان در مجموع این‌طور گفت که «فرهنگ» همان مبادی فکری باشد که منشأ حرکات افراد می‌گردد، که در بحث ما اسلام به عنوان مبادی فکری مورد نظر است و در مورد «تمدن» از یک جهت با اشیپنگلر هم عقیده هستیم که می‌گوید: «شاید بتوان گفت: تمدن، ظهور نهایی فرهنگ است» و از یک جهت به اصل واژه‌ی Civilization یا مدنیت و توجه به شهری و جمعی بودن طبع انسان می‌نگریم.

«ارسطو» است. فارابی از این جا شروع می‌کند، بعد می‌گوید: این نیاز هم نیازی است که خالق ما در ما گذاشته‌است؛ ما زبان را تفنناً و به طور تفریحی برای خودمان اختراع نکرده‌ایم، استعداد گفتگو و ایجاد صوت همراه معانی، ذاتی ما است. پس این قدرت گفتگو برای این است که با دیگر افراد ارتباط داشته باشیم. بنابراین در ذات ما «ارتباط با غیر» سرشته شده است. به همین جهت شما در نوع بشر کسی را ندیده‌اید که بدون جمع با دیگران بخواهد زندگی کند.

علامه‌ی طباطبائی مقدمات خوبی برای این بحث می‌آورند؛ ایشان می‌گویند:

«اولاً قبول دارید که ما اگر از جمع انسان‌ها فاصله بگیریم، زمینه‌ی رشد بسیاری از استعدادهایمان را از دست می‌دهیم و چون این استعدادها در ذات ما گذاشته شده است و لازم است که شکوفا شود و چون این استعدادها از طریق اجتماع با انسان‌ها و تشکیل مدینه شکوفا می‌شود، پس انسان‌ها در کنار هم و بر اساس نیازهای کثیرشان نسبت به همدیگر، لازم است یک مدینه یا شهری را تشکیل بدهند».

ایشان در رابطه با نیاز بشر به قانونی متعالی می‌فرمایند:

«با توجه به این که حوائج بشر در اجتماع بهتر برآورده می‌شود و چون انسان کمال طلب است، پس به اجتماع روی می‌آورد، از طرفی در اجتماع به جهت غریزه‌ی سودجویی بشر و استخدام هموعان، نزاع و تراحم منافع پیش می‌آید - هرکس می‌خواهد دیگری را به نفع خود به کار گیرد- بنابراین در اجتماع قوانینی جهت کنترل خودخواهی و سودجویی انسان‌ها نیاز است به طوری که آن قوانین قدرت کنترل خودخواهی انسان را داشته باشد و جنبه‌های روحانی و تکاملی او را مدنظر قرار دهد، و در این حال چنین اجتماعی با چنین خصوصیتی تمدنی می‌سازد که بشر به پوچی گرفتار نشود».^۱

با نظر به این مقدمه یک قدم جلوتر می‌رویم، می‌گوییم این کنار هم آمدن یا اجتماعی بود که جزء طبیعت بشر است، باید خصوصیتی داشته باشد که بشر در این گردآمدن احساس به ثمر رسیدن بکند. تا حال به طور اختصار رسیدیم به این که ریشه‌ی تمدن، در نیازهای طبیعی بشر است، ولی این نیازها اگر در آن تمدن به نحو منطقی جواب داده نشود، آن تمدن می‌میرد، چون باید در آن اجتماع قوانین و روابطی بین بشر حاکم باشد که در عین قدرت نفی استثمار و استثمار، جنبه‌های روحانی و تکاملی بشر را مدنظر قرار داده باشد و در ضمن منافع همه انسان‌ها را نیز در نظر گرفته باشد.

علت نیاز به قانون

فکر می‌کنم لازم است با تعمق بیشتر به فرمایش علامه‌ی طباطبائی توجه شود. ایشان می‌فرمایند: حالا که بشر به حوائجش به طور کامل نمی‌رسد الا با تشکیل اجتماع، باید متوجه باشیم که بشر یک خاصیت دیگری هم دارد؛ و آن این که بشر بالطبع استخدام‌گر است، یعنی

۱. ر.ک. طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقاله ششم، بحث اصل استخدام؛ همچنین: ر.ک. جوادی آملی، شریعت در آیین‌های معرفت: ۴۰۲ (بحث «توحش طبعی و تمدن فطری انسان»).

واقعاً بشر به طور طبیعی می‌خواهد بقیه را در استخدام خودش درآورد- آیت‌الله جوادی‌آملی در دفاع از نظر علامه‌ی طباطبایی این حرف را این‌چنین تبیین می‌کنند؛ می‌گویند یعنی ذاتِ غریزی بشر استخدام‌گر است، نه ذاتِ فطری‌اش- بنا به فرمایش علامه‌ی طباطبایی حالا که یک غریزه‌ی داریم به‌نام غریزه‌ی استخدامِ همدیگر، یا باید تمدن و جمعیت‌داشتن را کنارگذاریم، یا این‌که غریزه‌ی «استخدامِ بقیه برای خود» را با قوانینی اصلاح کنیم.

علامه‌ی طباطبایی خصوصیات آن قوانین را طرح می‌کنند و می‌گویند: در این‌که بشر جمعیت‌گراست و تمدن‌داشتن لازمه‌ی طبیعت او است و در این‌که بشر استخدام‌گر است، شکی نداریم. پس باید قوانینی داشته باشیم که مشکل دوم را رفع کند، نه این‌که ما از آن فرار بکنیم. می‌فرمایند: خصوصیات قوانینی که بتواند در عین جواب‌دادن به نیاز انسان به اجتماع، آفت استخدام‌گری را نداشته باشد، باید عبارت باشد از این‌که جنبه‌ی روحانی و تکاملی بشر را در نظر بگیرد.

در ادامه می‌فرمایند: این قوانین با چنین ابعادی فقط از طریق انبیاء ممکن است برای بشر آورده شود به تعبیر دیگر چنین قوانینی با خصوصیت مطرح‌شده در عهده‌ی خالق بشر است که همه‌ی ابعاد بشر را می‌شناسد. می‌گویند؛ اگر هدفی که بشر بر اساس آن، جامعه را تشکیل داده برآورده نشود، چون فلسفه‌ی وجودی آن جامعه دیگر از بین رفته است آن جامعه از بین می‌رود. مثلاً اگر انواع گناهان در جامعه شایع شد و به جای امنیت در کنار همدیگر، عدم امنیت نسبت به همدیگر شایع گشت، به جای این‌که غیبت نکنند تا در کنار همدیگر با آبرو بتوانند به‌سر ببرند، غیبت نسبت به همدیگر شایع گشت و به جای نکاح، زنا شایع شد و امنیتِ ناموس از بین رفت، دیگر بقای چنین جامعه‌ای مختل می‌شود. به گفته‌ی علامه‌ی طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه»: بشر می‌خواهد از اجتماع خود بهره‌بردار، اگر هدفی که بشر براساس آن هدف، جامعه را ساخته است برآورده نشود، افرادِ چنین جامعه‌ای نمی‌توانند از جامعه‌شان استفاده کنند، در نتیجه چنین جامعه‌ای عملاً مضمحل می‌شود.

قدسی بودن قانون، لازمه‌ی عمل به آن

تا حال در یک جمع‌بندی به این نکات رسیدیم که اولاً؛ برای تکامل استعدادهای بشری، به جامعه نیاز هست. ثانیاً؛ اگر جامعه با قوانین خاصی اداره نشود، آن اجتماع به نیاز بشر به جامعه جواب نمی‌دهد. ثالثاً؛ اگر خدای بشر آن قوانین را تعیین فرماید، بشر می‌تواند به کمک آن قوانین به آنچه که از طریق جامعه دنبال می‌کند، دست یابد، و لذا بشر می‌تواند به قوانین الهی عمل کند و به نتیجه برسد. اگر همان حرف‌هایی را که خدا فرموده است شخصی مثل «کانت» بزند، مشکل حل نمی‌شود، چون قوانین الهی علاوه بر صحیح بودن، با وجه قدسی خود جنبه‌های فطری اطاعت از معبود را نیز در ما به کار می‌گیرد و در چنین فضایی جامعه را به مقصد و مطلوب مورد نیازش می‌رساند. در حالی که اگر تمام حرف‌هایی را که پیغمبران می‌زنند کانت بگوید، نتیجه حاصل نمی‌شود، چون جنبه‌ی قداست قوانین که بعد اطاعت از معبود را تغذیه می‌کند در آن‌ها نیست. به همین جهت هم حرف‌های کانت با این‌که از جهات بسیاری ارزشمند بود ولی نتوانست اروپا را اداره کند.

همانطور که عرض شد کانت از یک جهت پیغمبر اروپا است؛ حرف‌های بسیار خوبی دارد، شما هم از خواندن کتاب‌های او لذت می‌برید. اما چون این حرف‌ها آسمانی نیست، و خودش هم ادعا ندارد که حرف‌هایش آسمانی است، نتوانست حتی آن اندازه که انتظار می‌رفت در غرب نقش ایفاء کند. و به همین جهت می‌بینیم بشر اروپایی حرف‌های خوبی از کانت دارد ولی نتیجه‌ی آن حرف‌ها جامعه‌ای شد که برای انسان غربی غیر قابل پذیرش است. این نتیجه، نتیجه‌ای نیست که فقط ما مدعی آن باشیم؛ خودِ غرب بیشتر از ما مدعی مطلوب نبودن آن چیزی است که به آن رسیده است، منتها بشر غربی فکر می‌کند راه دیگری نیست و لذا به وضع موجود تن داده است.

وقتی روشن شد قوانینی باید جامعه را مدیریت کند که اولاً؛ همه‌ی ابعاد بشر را جواب دهد. ثانیاً؛ از آسمان آمده باشد و دارای جنبه‌ی قدسی باشد. باید بر روی این نکته‌ی اخیر تأمل کرد، زیرا اگر خود شما هم بپذیرید حرف‌هایی که کانت گفته حرف‌های خوبی است مقید نیستید به آن‌ها عمل کنید! چون شما را از نظر سرشت و فطرت آنچنان نساخته‌اند که به صرف خوب بودن حرف‌ها به آن عمل نمائید، شما را آنچنان ساخته‌اند که به حرف آسمانی که در عین خوب بودن، قدسی است، وفادار بمانید و در چنین حالتی است که احساس به ثمر رسیدن می‌کنید. تجربه کرده‌اید حتی اگر مردم حرف‌های غیرمنطقی خرافی را تصور کنند از طرف خدا و پیغمبر صادر شده به آن‌ها عمل می‌کنند، چون در دل عمل خرافی یک وهمی هست که این‌ها را خدا و پیغمبر گفته‌اند لذا با این که با عقل تطبیق نمی‌کند ولی چون حس می‌کنند با عمل به آن‌ها به بُعد اطاعت از معبود جواب داده‌اند، عمل می‌کنند. ولی حرف‌های کانت را با این که عقل غربی بسیاری از آن‌ها را منطقی می‌داند و مردم به آن احترام می‌گذارند به آن‌ها عمل نمی‌کنند. بر همین اساس بر آسمانی بودن قوانین تأکید می‌کنم. البته غیرممکن است حرف و سخنی آسمانی باشد و منطقی نباشد، عرض بنده آن است که با فرض منطقی بودن یک سخن و یک دستور چنانچه قدسی نباشد، ضمانت اجرا و بقا ندارد.

این مقدمات را به این جهت عرض کردم که روشن شود فرمایش علامه طباطبایی کاملاً درست است که می‌فرمایند ما برای جواب‌گویی به حوائج‌مان نیاز داریم اجتماعی زندگی کنیم. از طرفی گزینه‌ی سودجویی از همدیگر را نمی‌شود تماماً از بشر گرفت، ولی می‌شود قوانینی آورد که آن قوانین به جهت خصوصیات خاصش، از جمله جواب‌دادن به ابعاد روحانی انسان، این مشکل را حل کند، تا بشر از آن طریق از برکات زندگی اجتماعی محروم نشود. این که می‌فرمایند: چنین قوانینی در حدّ خالق بشر است، از دو جهت مورد توجه است؛ یکی از جهت همه‌جانبه بودن آن و این که موسمی و موقت نیست و دیگر به جهت آن که خالق انسان‌ها آن را آورده و در نتیجه در عین این که بشر مطمئن است این قوانین تمام ابعاد انسان را جواب می‌دهد و تغذیه می‌کند، متوجه قدسی بودن آن‌ها می‌باشد و با عمل به آن‌ها با خالق خود در ارتباط خواهد بود و دستورات خالق خود را انجام می‌دهد. چنین تعاملی با قوانین الهی همان چیزی است که تمدن

ایده‌آل را مدّ نظر ما قرار می‌دهد و تا حال هم در بعضی از مقاطع تاریخ شاهد زیبایی‌هایی از تمدن بشری در این راستا بوده‌ایم.

فرهنگ و ابزار اختصاصی هر تمدن

سؤال: منشأ یک تمدن چیست؟ آیا منشأ یک تمدن، تنها فرهنگ است و یا تا آن فرهنگ به ساختن علم و ابزارهای هماهنگ با اهداف آن تمدن دست نزنند، تمدن نام نمی‌گیرد؟

جواب: هر تمدنی بر این اساس به‌وجودآمده که انسان‌ها بتوانند براساس فکر و برنامه‌ای در کنار همدیگر، زندگی راحت‌تری تشکیل بدهند و در رسیدن به کمالات مطلوبی که برای خود ترسیم کرده‌اند احساس خلأ نکنند و مسلم برای رسیدن به اهداف مورد نظر، کار آن تمدن به ساختن ابزار مورد نیازش کشیده می‌شود و ابزار مورد نیازش را می‌سازد، بر این اساس باید گفت: ابزارسازی جزء لاینفک هر تمدنی است و هر تمدنی براساس اهدافی که برای خود تعریف کرده ابزار مناسب زندگی مردم خود را طراحی می‌کند. در ابتدا تأکید باید کرد که اگر در جامعه قوانین صحیح الهی در میان نباشد زندگی به نتیجه نمی‌رسد، ولی باید توجه داشت که قوانین الهی به نوعی از زندگی اشاره دارد که برای تحقق آن باید روابط خاصی بین انسان‌ها حاکم شود و بالتبع ابزارهای مخصوص آن زندگی ساخته می‌شود، همان‌طور که غرب ابزار خاص مورد نظرش را ساخت، ولی چون نوع زندگی که دنبال می‌کرد غلط بود، درست وقتی که ابزارها به فعلیت رسیدند و توانست صورت ظاهری آن زندگی آرمانی را محقق کند، با چیزی روبه‌رو شد که آن را نمی‌خواست، ابزارها و تکنیک پیشرفته اهداف آن زندگی را فعلیت بخشیدند ولی چون آن زندگی جواب‌گوی همه ابعاد بشر نبود، در اوج تکامل ابزارها، بشر غربی با بن‌بست روبه‌رو شد.

فرهنگ؛ آداب و رسوم است که انسان‌ها برای اهدافی که دنبال می‌کنند برای خود تدوین کرده‌اند، مثلاً همین که «چرا باید پشت چراغ‌خطر توقف کرد یا چرا باید از طرف راست جاده حرکت کرد و چرا باید به دیگران سلام کرد؟» این‌ها فرهنگی است که تمدن در درون خود ساخته است و در همین راستا تکنیک مورد نظر خود را نیز می‌سازد. حال می‌خواهیم بگوییم اگر فرهنگ، ریشه در معنویت و عبودیت نداشته‌باشد تا نفس‌آماره را کنترل کند، ابزارهایی هم که می‌سازد، ابزارهایی در جهت ارضای نفس‌آماره است. آن چه باید با دقت دنبال شود این نکته است که هر تمدنی ابزار مخصوص به خودش را می‌سازد تا به اهدافی که برای خود تعریف کرده برسد.

این که بزرگان ما در گذشته، عالم دینی داشته‌اند و زندگی مخصوص به عالم خودشان را با همه‌ی ابزارهای لازم‌های ساخته‌اند، نکته‌ی قابل توجهی است، آن‌ها عالمشان بر اساس آن تمدنی بوده است که پذیرفته بودند و بر اساس همان تمدن و بر اساس همان عالم نوع زندگی و وسایل آن را ساخته‌اند، به قدری آن عالم به فطرت انسان نزدیک است که با این همه پیشرفت تکنیکی هنوز عالم آن‌ها برای ما بسیار مطلوب است ولی عالمی که فرهنگ مدرنیته آورده برایمان قابل پذیرش نیست؟! علتش آن است که عالم آن‌ها متذکر عالم قدس است، چیزی که هر کس در فطرت خود طالب آن است. ما امروز گرفتار تمدنی هستیم که حجاب عالم قدس و

عالم معهود ماست و لذا به عمق جانمان که توجه کنیم از این تمدن متنفریم، هر چند جوابگوی نفس آماره‌ی ماست و از این جهت از آن خوشمان می‌آید.

تمدن یا انزوا؟

سؤال: آیا ما در تمدنی که می‌خواهیم بسازیم، احتیاج به ابزار داریم یا این که اگر جامعه کامل شده باشد، دیگر احتیاجی به ابزار ندارد؟

جواب: ما تا در دنیا زندگی می‌کنیم حتماً به ابزار نیاز داریم. ما از طریق اسلام می‌خواهیم تمدن بسازیم، صوفی‌گری که نمی‌خواهیم راه بیندازیم. «تمدن اسلامی» یعنی نوعی از زندگی که انسان‌ها بتوانند به تمام ابعاد مادی و معنوی خود به کامل‌ترین شکل جواب دهند، آری؛ در این زندگی، بعضی‌ها ممکن است به افق‌هایی برسند که نسبت به بقیه‌ی افراد به حداقل ابزار نیاز داشته باشند، اما عموم مردم را نمی‌توان در این حیطة قرار داد. اسلام بستری کلی می‌سازد تا هر کس مطابق استعدادهايش بتواند نوع زندگی الهی و انسانی خود را انتخاب کند. در این تمدن مشروب‌فروشی نیست، ابزارهای پوچ و محرک نفس آماره نیست، ولی شرایط برای زندگی در روی زمین فراهم است، حالا شما چقدر از ابزارهای زندگی دنیایی می‌خواهید استفاده کنید به‌عده‌ی خودتان است. پس تمدنی که نتواند در راستای اهداف خود ابزار مناسب بسازد تمدن به حساب نمی‌آید. هر چند در دل همین تمدنی که ابزارهای انسانی را برای رفع حوائج منطقی بشر می‌سازید افرادی هم خواهید داشت که طی‌الأرض کنند و کمترین استفاده را از ابزارها بنمایند. ولی وظیفه‌ی نظام اسلامی است که برای همه‌ی مردم تمدن خود را با لوازم مربوطه‌اش شکل دهد هرچند وقتی بستر رشد یقین فراهم شد انسان‌ها کم‌تر گرفتار ابزار هستند که بعداً به آن می‌پردازیم.

مسلمانان در گذشته شهر و کوچه‌ای می‌ساختند که عالم دینی‌شان را حفظ کنند، آرامشی را که نیاز داشتند حتی در ساختن کوچه‌های خود حفظ می‌کردند و شما امروز با عبور از کوچه‌های قدیمی آن آرامش را لمس می‌کنید. مهم این بود که می‌دانستند چه می‌خواهند و بر آن اساس زندگی خود را شکل می‌دادند. البته این یک مثال بود، من واقعاً نمی‌دانم فردا ما چه نوع کوچه و گذرگاه‌هایی می‌سازیم، ولی می‌دانم که روی هم رفته به گذشته بر نمی‌گردیم و بر آنچه هم که الآن هست، نمی‌مانیم.

سؤال: همان‌طور که اشاره کردید؛ در مباحث عرفانی بحث می‌شود که انسان در سیر تکاملی خود می‌تواند به جایی برسد که از ابزارها استفاده نکند و با یقین خود مایحتاج خود را پدید آورد و یا مثل حضرت عیسی(ع) بدون نیاز به کشتی و قایق بر روی آب حرکت کند، آیا انسان‌هایی هستند که دیگر نیازی به ابزار و در نتیجه تمدن نداشته باشند؟

جواب: همان‌طور که عرض شد در دل تمدن اسلامی افرادی می‌توانند به کمالات خاصی برسند که دیگر فوق ابزارها اراده کنند ولی؛ نه عموم مردم می‌توانند به این مقامات برسند و نه خود این‌ها همیشه و در همه‌ی امور خود این‌چنین زندگی می‌کنند. اینجا باز هم حرف ارسطو سر جای خودش هست که گفت: هر که فرد است، یا خداست یا دَد است. این چنین آدمی که شما می‌گویید:

دیگر خیلی خدایی شده است. اما باز هم نمی توان گفت: «بزار نمی خواهد»، بهتر است بگوییم: حداقل ابزار را می خواهد؛ آخرش شما بدن دارید، غذا می خواهید، لوازم تهیه ی غذا نیاز دارید، حتی حضرت مریم(س) هم که در مرحله ای از زندگی، از میوه های بهشتی استفاده می کردند، همه ی زندگی شان این طور نبود، بالاخره باید خودشان بروند برای خودشان غذا تهیه کنند.

رمز بقاء تمدن ها

سؤال: باز این موضوع مطرح است که کدام یک از فرهنگ ها می توانند منشأ تمدن واقع شوند؟

جواب: عمده ی بحث ما در جواب این سؤال نهفته است، تا حالا بحث این بود که هر بشری در کنار بشر دیگر به هر حال تمدنی را شکل می دهد، پس هر بشری و با هر فرهنگی دست به تدوین تمدنی می زند، منتها اگر آن تمدن مبتنی بر قوانین آسمانی باشد، جواب گوی انگیزه های اصیل همان بشری است که تمدن را ساخته است. ولی اگر آن تمدن جواب نیازهای اصیل بشر را ندهد، و آن بشر احساس کرد تمدنی که بدان وابسته است توانایی لازم را ندارد دیگر به حفظ آداب آن وفادار نمی ماند و در نتیجه آن تمدن سقوط می کند.

تمدن ها در دو حالت جواب نیازهای بشر را نمی دهند: یک حالت مثل فرهنگ حضرت موسی(ع) است که در زمان حضرت عیسی(ع) جواب نمی دهد، و مثل تمدن حضرت عیسی(ع) است که در زمان حضرت محمد(ص) جواب نمی دهد که این طبیعی است، چون هر دینی که می آید نقص هایی را که مرور زمان برای تمدن دینی قبلی به وجود می آورد تکمیل می کند. پس در واقع باید گفت: دین بعدی می آید تا دین قبلی را کامل کند و به معنی واقعی، سقوطی در کار نیست. اما یک حالت، حالت تمدنی است که از بنیاد بر اساس چپاول و ارضاء نفس اماره بنا گذاشته شده است، چیزی نمی گذرد که نشانه های سقوط این تمدن ظاهر می شود. چون اولاً؛ انسان ها بر اساس طبع اجتماعی خود برای کمال برتر، در کنار همدیگر قرار گرفته اند، ثانیاً؛ در دل این اجتماع، به جهت تراحم منافع، گزینه ی سودجویی انسان به طور طبیعی تحریک می شود که نمونه ی آن فرعون است که مظهر همان گزینه ی سودجویی است. پس محال است تمدنی تشکیل بشود و فرعون و فرعونیت در آن به صحنه نیاید. مگر این که پیامبری از طرف خدا بیاید و آن گزینه را جهت دهد. یعنی در هر تمدنی بعد از این که تشکیل شد، به طور طبیعی، به جهت تراحم منافی که در اجتماع پیش می آید، گزینه ی سودجویی ظاهر می شود، در کنار چنین مسئله ای است که باید با نور وحی، گزینه ی سودجویی را کنترل کرد و جهت داد. حال اگر جامعه از رهنمودهای وحی استفاده کرد تمدنی می سازد که موجب شکوفایی ابعاد انسانی می شود و تا زمانی که بر دستورات الهی سر می سپارد، به حیات درخشان خود ادامه می دهد، ولی اگر از تبعیت دین خدا سرباز زد، زمینه ی سقوط خود را فراهم می کند، چراکه بعداً روشن خواهد شد عامل بقاء کثرت، وحدت است و وحدت حقیقی خداوند است و لذا تا از طریق اجرای حکم خدا،

حضور احد در کثرت جاری است، آن کثرت در انسجام و بقاء است، ولی چنانچه ارتباط کثرت از وحدت منقطع شد، آن کثرت رو به اضمحلال می‌گذارد.

ما در طول تاریخ همواره دو نوع تمدن داشته‌ایم: یکی تمدن‌های فرعون‌ی که در مقابل انبیاء می‌ایستادند و یکی هم تمدن‌های انبیاء الهی. تمدن‌های فرعون‌ی همواره در مسیر خود با بی‌ثمری روبه‌رو می‌شوند و در نتیجه سقوط می‌کنند. به تعبیر قرآن: «وَأُتْرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (قصص: ۶)؛ یعنی نشان دادیم به فرعون و هامان و لشکریانش آن چیزی را که از آن فرار می‌کردند. که همان نابودی و اضمحلال آن‌ها بود. اما تمدن‌های انبیاء روز به روز کامل می‌شوند. دوباره به معنی حرف علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» برگردید که وقتی تمدنی غیر الهی شد، همان اجتماعی که جمعی از انسان‌ها در کنار هم آمده‌اند تا نیازهایشان را بهتر برآورده کنند، ضد خودشان می‌شود؛ نه تنها دیگر نیاز انسان‌ها در آن اجتماع برآورده نخواهد شد بلکه مانع یک زندگی طبیعی می‌گردد و به همین جهت آن تمدن حتماً سقوط می‌کند. اما یک وقت تمدنی نیازها را برآورده می‌کند ولی جوابگوی نیازهای جدید نمی‌باشد، این تمدن با آمدن پیامبر بعدی، یا به کمک رهنمودهای امام معصوم، کامل می‌شود، به همین جهت هم می‌گویند فعالیت‌های تمدن هر کدام از انبیاء، برای پیامبر بعدی مقدمه محسوب می‌شود.

پس جواب سؤال کلی‌تان که «چه فکر و فلسفه‌ای می‌تواند منشأ تمدن قرار بگیرد؟» این است که هر فکر و فلسفه‌ای می‌تواند منشأ تمدن بشود اما فکر و فرهنگی که بتواند به کنترل غریزه‌ی سودجویی بشر جواب بدهد، این فکر و فرهنگ منشأ تمدنی می‌شود که برای افراد جامعه مفید است و سرنوشت آن هلاکت‌بار نخواهد بود.

فلسفه
نیاز به
تمدن الهی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی